

ریشه‌های تاریخی تبعیض درباره موالی در عصر خلفا

مصطفی معلمی*

مجتبی اسفندیاری**

چکیده

با ظهور و گسترش اسلام علاوه بر اعراب، مردمانی از دیگر نژادها و ملل به اسلام گرویدند. تعصبات و گرایش‌های قومی و قبیله‌ای و پیوندهای خونی در میان عرب جاهلی از یک سو و ظهور اسلام در میان اعراب از سوی دیگر موجب شد تا پس از اسلام این اندیشه در میان عرب پدید آید که گویا مسلمانان عرب تبار شهروند برتر و درجه یک بوده و غیرعرب یا عجمان شهروند فروتر و درجه دو هستند. این اندیشه که حتی زمان حیات پیامبر ﷺ نیز در رفتار برخی مسلمانان تجلی نمود، موجب رخداد مشکلات فراوانی برای مسلمانان غیرعرب شد. عواملی چند در تشدید این مشکلات و تداوم این اندیشه دخیل بوده‌اند. و برخی از آنها نسبت به بعضی دیگر تأثیرگذارتر بوده‌اند؛ اما کمتر در تحقیقات و پژوهش‌های معاصر بدانها پرداخته شده است. این مقاله درصدد است تا اندکی واکاوی بیشتر در مسئله انجام داده و نگاهی به وضعیت مسلمانان غیرعرب به‌ویژه ایرانیان بیندازد.

واژگان کلیدی

اسلام، عرب، عجم، موالی، الحمرا، بنی‌امیه، بنی‌عباس.

مقدمه

تازیان برای ایجاد تمایز میان خویش و دیگر اقوام، خود را عرب و دیگران را عجم نامیدند؛^۱ آنچه از

moallemee@chmail.ir

*. استادیار گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی مازندران.

** عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری و دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی دانشگاه

Mojtaba_esfandiari@yahoo.com

معارف اسلامی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲۰

سخنان دیگر اقوام نمی‌فهمیدند، اعجمی خوانده و زبان خویش را عربی می‌گفتند.^۲ این معنا به نوبه خود مشکلی دربر ندارد؛ چراکه روشن است هر قومی زبانی را که نمی‌فهمد، گنگ بنامد. اما از آنجا که قرآن به‌عنوان آخرین پیام رسمی الهی در میان اعراب و به زبان عربی نازل شد و اسلام از شبه‌جزیره عربستان سر برآورد و از جانب پروردگار متعال به‌عنوان نسخه نهایی زندگی بشر معرفی شد، اعراب جاهلی که اکنون مسلمان شده بودند، آشکارا در برابر غیر اعراب اعلام می‌داشتند ما شرافت عربی داریم و اهل سبقت در اسلام هستیم و جایگاه برتری نسبت به شما داریم.^۳ این مسئله چنان اهمیت داشت که حتی مهاجرین در برابر انصار خود را از شرافت بالاتری برخوردار دانسته و خلافت را از انصار دور ساختند؛ چون خود را به رسول الله ﷺ نزدیک‌تر می‌دیدند.^۴ با این وصف می‌توان انتظار داشت که اعراب در مواجهه با ایرانیان یا هر نژاد دیگری، چگونه نگاه و رفتاری داشتند.^۵

ایرانیان تازه‌مسلمان که در میان عرب به موالی، عجم یا حمرا شناخته می‌شدند،^۶ در جامعه عربی شهروند درجه دو به‌شمار می‌رفتند. آنان غالباً با بی‌مهری عرب روبه‌رو بودند. نگاه تحقیرآمیز و نیز رفتار تبعیض‌آمیز عرب نسبت به موالی پیوسته موجب بروز تنش‌هایی میان این دو گروه می‌شده است؛^۷ چنان‌که مورخان کهن و بیشتر پژوهندگان معاصر ابراز داشته‌اند در عصر خلافت بنی‌امیه ناخرسندی موالی از

۱. ابن حبیب بغدادی، المنطق فی تاریخ قریش، ص ۲۱؛ فراهیدی، العین، ج ۱، ص ۲۳۷؛ ابن‌سیده، المحکم، ج ۱، ص ۲۱۱؛ جوهری، صحاح اللغة، ج ۲، ص ۶۳۶؛ علی، المفصل فی تاریخ العرب، ج ۷، ص ۳۰۸.
۲. همان؛ جاحظ، الحيوان، ج ۱، ص ۲۹.
۳. ابن حبیب، المنطق فی تاریخ قریش، ص ۲۱؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۸۶؛ سرخسی، المبسوط، ج ۵، ص ۲۴.
۴. احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۵۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۴۵۶؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۶، ص ۱۶۵؛ ابن‌حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۲۴.
۵. حتی عرب‌تبارانی که در نواحی مختلف ایران زندگی می‌کردند، بر شرافت عرب بر عجم صحه می‌گذاشتند و بر آن تأکید می‌کردند. از ابو‌عبدالله حسین بن حسن حلیمی (د. ۴۰۳ ق) نقل شده که در توضیح روایت منسوب به پیامبر ﷺ که فرمود: «حب العرب من الايمان و بغضهم کفر»، آورده است: «در این سخن و گفته‌های پیش از این برتری عرب بر عجم است. پس کسی را نشاید تا زبان به برتری عجم بر عرب گشاید، حال آنکه خداوند برترین فرستاده‌اش را از میان عرب برانگیخت و آخرین کتابش را به زبان عرب فرستاد. بنابراین بر مردم واجب است زبان تازی فراگیرند تا امر و نهی الهی را دریابند و هر که عرب را دشمن بدارد و یا عجم را بر ایشان برتری دهد، همانا با این کار رسول خدا ﷺ را آزرده است؛ چراکه درباره قومش سخنی نازیبا بر زبان رانده و هرآنکه او را بیازارد، همانا خدا را آزرده است!» (منأوی، فیض القدير، ج ۳، ص ۴۸۹)
۶. بلاذری، فتوح البلدان، ج ۲، ص ۳۴۳؛ فراهیدی، العین، ج ۳، ص ۲۲۸؛ زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۷۷.
۷. برای ملاحظه شواهد این رک‌به: جمال جوده، اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام، فصل سوم؛ احمد امین، ضحی الاسلام، ص ۱۱، ۲۴ - ۲۳ و ۲۷ - ۲۶.

دستگاه خلافت به اوج خود رسید و در پی ستم و تبعیض والیان اموی، شورش‌های متعددی پدید آمد. برخی پژوهشگران معاصر عرب و نیز بعضی مستشرقان، دولت بنی‌امیه را احیاگر عصیبت عربی برشمرده و تمام مسئولیت ظلم و ستم‌های روا داشته شده بر موالی، به‌ویژه ایرانیان را بردوش خلفا و والیان این دولت نهاده‌اند.^۱ در برابر این عده نیز گروهی قرار دارند که حکومت بنی‌امیه را تبرئه کرده و رفتار آنان را در قبال موالی ستوده‌اند. آنان نوشته‌اند که اگر ظلم یا تبعیضی نسبت به موالی در حکومت بنی‌امیه صورت پذیرفته، بسیار اندک بوده و همان موارد اندک نیز به‌دور از چشم خلفا و در نتیجه ناشی از سیاست‌های نادرست و خودسرانه بعضی والیان بوده است.^۲ در میان همین گروه نیز عده‌ای با اذعان به وجود برخی سیاست‌های ظالمانه بنی‌امیه، آن را نتیجه اوضاع و شرایط زمانه معرفی کرده و بنی‌امیه را ناگزیر از اتخاذ چنان سیاست‌هایی دانسته‌اند.^۳ جمال جوده نویسنده معاصر عرب در کتابی که چند سال قبل به فارسی ترجمه شده، مسئله ولا و موالی را به‌دقت مورد بررسی قرار داده است. گرچه او کار خویش را نو و متفاوت با دیگر پژوهش‌های انجام‌شده می‌داند، ولی با شواهدی که در این پژوهش خواهد آمد، درمی‌یابیم که ایشان نیز به گروهی تعلق دارد که بنی‌امیه را تبرئه کرده و وضع موالی را خوب جلوه داده است.

طرح مسئله

آیا می‌توان مشکل موالی به‌خصوص ایرانیان با جامعه عربی را به عصر خلافت بنی‌امیه محدود کرد؟ به‌نظر می‌رسد اگر موالی در تقسیم عطا، ازدواج با زنان عرب و دستیابی به مناصب حکومتی با جامعه عربی چالشی مداوم داشتند، باید ریشه‌های این امر را پیش از حکومت بنی‌امیه جستجو کرد؛ چراکه مستندات و شواهدی در منابع وجود دارد که نشان می‌دهد تقابل عنصر عربی با موالیان به‌ویژه ایرانیان در دوره خلافت ابوبکر، عمر و عثمان نیز سابقه داشته است. آیا می‌توان از اهمیت دوران خلافت‌های یادشده در ایجاد مبنا در برخورد با موالیان غافل شد؟

پیشینه بحث

پژوهندگان معاصر عرب و نیز مستشرقان، مواجهه موالی و اعراب را به گونه‌های مختلف بررسی کرده‌اند. کسانی چون گلدزیهر و فان فلوتن مشکل موالی را در حکومت بنی‌امیه منحصر دانسته و

۱. نجار، *الدولة الاموية في الشرق*، ص ۱۱۳؛ احمد امین، *ضحی الاسلام*، ج ۱، ص ۴۵؛ فلوتن، *السيادة العربية والشيعية و الاسرائيليات في عهد بنی‌امیه*، ص ۲، ۲۷ و ۴۳ - ۴۲.
۲. عبدالعزیز لمیلیم، *وضع الموالی فی دولة الاموية*، ص ۷، ۱۳ و ۱۲۵.
۳. عبدالعزیز الدوری، *مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام*، ص ۱۰۳.

بنی‌امیه را دولتی ستمکار نسبت به موالی معرفی کرده‌اند.^۱ ولهاوزن در فصل نهم از کتاب خویش که به سقوط دولت عربی پرداخته، به تفاوت‌های میان عرب و موالی و جایگاه فرودست موالی نزد اعراب اشاره کرده است.^۲ او هنگام ارائه تحلیل از حکومت عمر بن عبدالعزیز، ستم‌های بنی‌امیه و کارگزارانشان را یادآور شده، ولی به‌عنوان مثال درباره بازگرداندن موالی به روستاها یا اخذ خراج از آنها، کار بنی‌امیه را سیاستی مناسب برای احیای کشاورزی دانسته است.^۳ وی در موضعی از کتابش گفته است که حکومت بنی‌امیه به هیچ روی بر مبنای حکومت نبوی ﷺ و اصحاب ایشان نبوده است.^۴ احمد امین نیز همسو با مستشرقان، رفتار بنی‌امیه را نسبت به موالی ستمکارانه دانسته است. او گرچه شواهدی در تحقیر موالی از جانب اعراب آورده، اما شیوه خلیفه دوم را نسبت به موالی عادلانه ارزیابی کرده است.^۵ جرجی زیدان در *تاریخ تمدن اسلام* همسو با مستشرقان یادشده بنی‌امیه را به باد انتقاد گرفته و دوران خلفای راشدین و بنی‌عباس را برای موالی بهتر از دوران بنی‌امیه دانسته است.^۶ شبلی نعمانی نیز در پاسخ به او و حمایت از بنی‌امیه، مطالبی را تحریر نمود و در مجلات هند به چاپ رساند. *مجله المنار* مصر نیز مجدداً مطالب شبلی را در برخی شماره‌هایش انعکاس داد. پاسخ نعمانی به زیدان در بخش مربوط به این پژوهش حول محور تضعیف منابع و مستندات کتاب زیدان قرار دارد.^۷ البته نعمانی در برابر انبوه شواهد تاریخی ارائه‌شده از سوی زیدان چاره‌ای نداشت که بنویسد: «و اذا تَصَفَّحْتَ الكُتُبَ يَظْهَرُ لَكَ أَنَّ الاقوالَ الَّتِي نَسَبَهَا إِلَى العَرَبِ عُمُومًا أَمَّا هِيَ اِقْوَالُ شِرْذِمَةٍ خَاصَّةٍ مَوْسُومَةٍ بِاصحابِ العَصِيَّةِ ...».^۸

عبدالعزیز دوری نظام حکومتی بنی‌امیه را تداوم نظام حکومت خلفای راشدین دانسته و موارد ظلم بنی‌امیه نسبت به موالی را نتیجه شرایط زمانه تلقی کرده که گریزی از آن نبوده است. او در آخرین اثر خود که چندی پیش منتشر شده است و تحریری جدید از کتاب *مقدمه‌ای بر تاریخ صدر اسلام* به‌شمار

۱. گل‌زیزهر، *العقیده و الشریعة فی الاسلام*، ص ۷۱ - ۷۰ (البته در قضاوتی کلی درباره شیوه حکومت بنی‌امیه که عربیت را تقویت می‌کردند)؛ فلوتن، *السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی‌امیه*، ص ۲۷.
۲. ولهاوزن، *تاریخ الدولة العربیة*، ص ۴۷۱.
۳. همان، ص ۲۷۰. او درباره حجاج بن یوسف معتقد است که اخبار قساوت‌های وی ساخته دشمنانش بوده است. (همان، ص ۲۴۸)
۴. همان، ص ۲۹۷.
۵. احمد امین، *ضحی الاسلام*، ج ۱، ص ۴۵.
۶. جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ص ۷۰۱ - ۶۹۶، ۲۴۳ و ۲۳۳ - ۲۲۷.
۷. شبلی نعمانی، «نقد تاریخ التمدن الاسلامی»، *مجله المنار*، ش ۳۲۲، ص ۶۲.
۸. و آنگاه که کتاب‌ها را ملاحظه کنی، بر تو آشکار خواهد شد که عمده اخباری که به عرب نسبت داده، سخنان گروهی اندک ویژه‌ای است که به هوداران عصبیت موسوم‌اند! (همان)

می‌رود، مشکل موالی و بنی‌امیه را در درجه اول حاصل از گرایش‌های دینی، نژادی و اجتماعی ایرانیان دانسته است.^۱ او همچنین تحقیر موالی را تنها به آغاز حکومت بنی‌امیه محدود کرده است. عبدالعزیز الملیلم یکی دیگر از پژوهشگران معاصر عرب درباره رابطه بنی‌امیه و موالی نوشته است: «بیدو لی أن الامویین لم یضطهدوا الموالی بحالٍ من الأحوالِ و إنما هُنَاكَ أُمُورٌ وَ ظُرُوفٌ أَجَبَتْ الْأُمُویینَ عَلی انتہاجِ أَسْلُوبِ مُعینِ فی الولاية وَ القضاءِ وَ الادارةِ وَ القيادة.»^۲ فاروق عمر یکی دیگر از پژوهشگران معاصر عرب نیز در برابر مستشرقان یادشده و مورخان عرب^۳ قرار گرفت و از بنی‌امیه دفاع کرده و اوضاع خراسان را زمینه بروز برخی منازعات میان حکومت عربی و موالی دانسته است؛^۴ ولی در عین حال پذیرفته که برخی فشارهای اقتصادی و تبعیضات اجتماعی نسبت به ایرانیان روا داشته می‌شده است.^۵ عماد علی نیز در کتابی که در دهه گذشته هجری منتشر کرده، چنین آورده است:

«سعی کردم تا با استناد به شواهد تاریخی روشن سازم این سخن که امویان جانب عرب را رعایت کردند و موالی را از حقوق‌شان محروم ساخته و از مناصب و کارهای دولتی دور نموده و حتی پس از اسلام نیز از آنان جزیه ستاندند، سخنی باطل است!»^۶ طرفه آنکه، در همین مورد عبدالعزیز الدوری آورده است: «ولی بدترین بدعت امویان و اثرگذارترین آن در تاریخ آن دوران، همانا جزیه و خراج گرفتن از تازه‌مسلمانان بود!»^۷ ولی همو بنی‌امیه را ناچار به اخذ چنین سیاستی دانسته است.^۸ جمال جویده با آنکه مسئله ولا، تعصب عربی و نیز بعضی اقدامات خلیفه دوم را به‌خوبی مطرح کرده است، اما با محدود کردن مشکل موالی در کوفه یا بصره کوشیده تا گروهی خاص از موالی را مسئول مشکلات پدیدآمده در روابط میان بنی‌امیه و آنان معرفی کند.^۹ او همچنین بسیاری از مشکلات موالی را ناشی از تعصب عربی و سنن جاهلی دانسته، ولی به

۱. عبدالعزیز الدوری، مقدمه فی تاریخ صدر الاسلام، ص ۸۰.

۲. برایم چنین روشن شده که امویان هیچ‌گاه ستمی بر موالی روا نداشته‌اند؛ اما بنابر شرایطی مجبور به اتخاذ روشی خاص در کشورداری و قضاوت و اداره و فرماندهی شدند. (عبدالعزیز الملیلم، وضع الموالی فی الدولة الامویة، ص ۱۲۷)

۳. کسانی مثل؛ جرجی زیدان، احمد امین، فلیپ حتّی، حسن ابراهیم حسن و عبدالعزیز الدوری.

۴. فاروق عمر، ثورة العباسیة، ص ۱۴ - ۱۳.

۵. همان، ص ۴۸.

۶. عماد علی، الموالی و دورهم فی الدعوة الی الله تعالی، ص ۱۳. البته عماد علی در مورد اخذ جزیه پس از اسلام نیز گفته است: «... در بدترین حالت اگر این مسئله واقعیت هم داشته بود، وسوسه شیطانی و اشتباه یک کارگزار بوده و نه اینکه تماماً سیاست دولت بوده است!». (همان، ص ۱۳۱)

۷. عبدالعزیز الدوری، النظم الاسلامیة، ص ۱۰۶.

۸. همو، مقدمه فی تاریخ صدر الاسلام، ص ۷۸.

۹. جمال جویده، اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام، ص ۲۰۳.

عوامل احیاکننده تعصب عربی و جاهلی نپرداخته است. افزون بر این، استناد وی به برخی روایات نادرست بوده است؛ چراکه مطالعه یک روایت باید جامع و با توجه به شرایط حاکم بر آن باشد. این در حالی است که او با برداشت نادرست و جزئی از روایات، به استنتاجات کلی تری دست یازیده است که بسیار جای تأمل دارد.^۱

برخی پژوهشگران ایرانی نیز در مقاله‌ای به اوضاع موالی در دوران بنی‌امیه پرداخته‌اند.^۲ آنان گرچه در بیان پیشینه تحقیق به‌جز جمال جوّده، نامی از دیگر پژوهشگران و نویسندگان معاصر عربی و آثارشان به میان نیاورده‌اند، اما بررسی‌های آنها در واقع

۱. برای نمونه، وی در جایی آورده است که با گسترش فتوحات مفهوم ولا به غیرعرب محدود شد و این گرایش در پایان خلافت خلفای راشدین خود را نشان داد. آنگاه به بیان حدیثی پرداخته که در آن رباح بن حارث نخعی گفته است: «گروهی در رجه نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: السلام علیک یا مولانا! علی علیه السلام گفت: چگونه مولایتان باشم، درحالی‌که شما عرب هستید!» (همان، ص ۹۱ - ۸۸) برداشت جوّده از این ماجرا چنین بوده که چون ولا محدود به غیرعرب بود، علی بن ابی‌طالب علیه السلام چنان سخنی گفته است. اما به‌نظر می‌رسد منبع مورد استناد ایشان روایت را به شکلی ناقص آورده است و حتی افزوده‌هایی نیز به چشم می‌آید که در منابع کهن‌تر از منبعی که آقای جوّده ارجاع داده، این افزوده‌ها از برداشت‌های راوی قلمداد شده و در واقع سخن علی علیه السلام نبوده است. ابن‌ابی‌شبیبه (د. ۲۳۵ ق) ماجرا را این‌گونه آورده است: «بینا علی جالسا فی الرحبة إذ جاء رجل علیه أثر السفر، فقال السلام علیک یا مولای! فقال: من هذا؟ فقالوا هذا أبو ایوب الانصاری. فقال: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: من كنت مولاه فهذا علی مولاه.» (ابن‌ابی‌شبیبه، المصنف، ج ۷، ص ۴۹۶) قاضی نعمان مغربی (د. ۳۶۳ ق) نزدیک به همین ماجرا آورده است: «عن أبي رملة قال: كنت جالسا عند علي علیه السلام فی الرحبة إذ أقبل إلینا أربعة نجائب فأنأخوا عن بعد ثم تقدموا حتی وقفوا علی علي علیه السلام فقالوا: السلام علیک یا مولانا! قال و علیکم السلام، من این أقبلم؟ قالوا أقبلمنا من أرض کذا و کذا قال: و لم دعوتوني مولاکم؟ قالوا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم یوم غدیر خم یقول: من كنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فقال عند ذلك: أنأشد الله رجلا سمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول ما یقوله هولاء الرهط إلا قام! وی همچنین آورده است: «عن رباح بن الحارث التخعی قال: کنا جلوسا عند علي علیه السلام إذ أقبل ركب و هم متلثمون بعمائمهم حتی نزلوا و واجهوا علیا علیه السلام فقالوا السلام علیک یا مولانا! فقال لهم: السلام علیکم! أستم من العرب؟ قالوا نعم، نحن من الانصار و هذا أبو ایوب الانصاری فینا، فحسر أبو ایوب عمامته عن وجهه و قال: سمعت و هولاء الرهط معي یوم غدیر خم ما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم و نحن علیه! فقال: و ما سمعتم منهم؟ قالوا سمعناه یقول ما قد علمت إذ أخذ بیدک و أقامک، فقال: من كنت مولاه فهذا علی مولاه ... فأنت مولانا و نحن أنصارک فأمرنا ما شئت!» (قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۰۸) منابع دیگر نیز این ماجرا را ثبت کرده‌اند: احمد بن حنبل، المسند، ج ۵، ص ۴۱۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۷۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۲۱۲؛ هبثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴. از مجموع گزارش‌های یادشده دو نکته قابل دریافت است: نخست آنکه، پرسش از عرب بودن مخاطبان از آن روی بوده که ایشان صورت خویش پوشانده بودند و کسی چهره آنان را نمی‌دید! دوم آنکه، تفکیک و تفاوت میان مولا و عرب موجب نشده بود که علی علیه السلام از اصالت و نسبشان بپرسد؛ بلکه آن حضرت علیه السلام به دنبال آن بود که دیگران دریابند مولا خواندن ایشان از باب ولایت الهی و نصی است که از جانب پیامبر صلى الله عليه وسلم بوده است؛ چراکه عرب به هم‌جنس خود مولا خطاب نمی‌کرد، بلکه عجم را مولا می‌دانست و اگر عربی برادر عرب خویش را مولا می‌خواند، حتماً وجهی داشت.

۲. ر.ک به: محمودآبادی و دیگران، «بررسی جایگاه موالی در جامعه عصر اموی»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ، سال سوم، ش ۸، بهار ۱۳۸۷، ص ۱۲۰ - ۱۰۱.

انعکاس‌دهنده نظرات همان پژوهشگران عرب‌زبان است.^۱ افزون بر این، در پژوهش یادشده به ریشه‌های مشکلات موالی پرداخته نشده است. در پژوهش‌ها و نگارش‌هایی که درباره نهضت شعوبیه انجام شده، گاهی پیروان این نهضت‌ها متهم به اغراق‌گویی درباره اوضاع اسفبار موالیان شده‌اند. اما نباید از نظر دور داشت که شخصیتی همانند جاحظ با مخالفت‌های تندی که در برابر شعوبیه از خود نشان می‌داد، در عین حال اخبار ظلم بنی‌امیه نسبت به تازه‌مسلمانان را تأیید کرده است.^۲ به دیگر سخن، این معنا به حد تواتر رسیده بود و نمی‌توان سردمداران نهضت شعوبیه را شایعه‌پردازان این اخبار قلمداد کرد. در مجموع آنچه در پژوهش پیش رو بدان تأکید می‌شود، نقش عوامل احیای تقویت‌کننده تعصبات و حمیت جاهلی عربی است که در پژوهش‌های معاصر و متون کهن چندان بدان توجه نشده است. البته اثر علمی و محققانه استاد سید جعفر مرتضی عاملی درباره سلمان فارسی حاوی مطالب بسیار مهمی در باب موضوع این مقاله است که می‌توان گفت این مقاله در همان سمت و سوی حرکت می‌کند^۳ ولی این مقاله در باب انگیزه‌های خلیفه دوم در برخورد با ایرانیان تأمل بیشتری به خرج داده است.

دوران پیامبر ﷺ

پیش از ورود به بحث اصلی، به نظر ضروری می‌نماید تا به نگاه پیامبر ﷺ نسبت به عرب و عجم و تفاخرات قومی و قبیله‌ای و اجتماعی اشاره شود. پیامبر اسلام ﷺ در مدت حکومت خویش در مدینه در قول و عمل تلاش کرد تا پدیده جاهلی تعصبات و تفاخرات قومی و نژادی را برکند. آن حضرت با برقراری عقد ازدواج یا عقد اخوت میان فقرا و اغنیاء، سیاه و سفید و عربی و عجمی گامی عملی در جهت نفی عصبیت عربی برداشت.

قرآن کریم در آیه سیزدهم سوره مبارکه حجرات می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.**^۴

با توجه به همین آیه، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مردم همانند دندان‌های شانه برابرند.»^۵ در بیانی

۱. عجیب آنکه، این پژوهشگران در بحث پیشینه تحقیق پس از ذکر نام خانم کرون (معاصر) از ابو عمر محمد بن یوسف کندی (د. پس از ۳۵۵ ق) و کتاب *الولاء و القضاة* او یاد کرده‌اند؛ نگاه از جمال جوده (معاصر) و کتابش نوشته‌اند!

۲. جاحظ، *رسائل*، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۱.

۳. عاملی، *سلمان فارسی*، باب دوم، فصل دوم.

۴. ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بازشناسید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.

۵. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۰۰؛ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، ص ۳۷۹؛ ابن‌سلامه، *مسند الشهاب*، ج ۱، ص ۱۴۵؛ ابن‌شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۳۶۸.

دیگر از ایشان در این باره آمده است: «ای مردم! همانا پروردگار شما یکی است، و همانا پدر شما یکی است؛ همه فرزندان آدم هستید و آدم از خاک بود. گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست و تازی را بر پارسی برتری نیست، مگر به پارسایی!»^۱

تأکید آیات قرآن کریم و نیز سخنان پیامبر اکرم ﷺ نشان دهنده رسوخ عصبیت عربی در میان مردم عصر ظهور اسلام است. از بین بردن تعصب عربی نیازمند تلاش بسیار بود که پیامبر ﷺ از قدم نهادن در راه ریشه کنی این عصبیت هرگز نهراسید. با این حال آن حضرت موفق به ریشه کنی این پدیده زشت نشد؛ بلکه توانست آن را به راه صحیح هدایت نماید؛ راهی که بعدها علی ؑ از آن کمک گرفت و به اعراب زمان خویش که دست از تعصب و حمیت جاهلی بر نمی داشتند، فرمود: «حال که ناگزیر از تعصب و حمیت هستید، پس برای کارهای نیک و پسندیده تعصب بورزید.»^۲ همین تعصب و نخوت جاهلی موجب می شد تا اعراب، تازه مسلمانان را شهروند درجه دو به شمار آورده و دین اسلام را مخصوص اعراب پنداشته و بر نومسلمانان منت داشته باشند.^۳

در زمان حیات رسول اکرم ﷺ تلاش ایشان برای از بین بردن تعصب عربی و جلوه های مختلف آن ادامه داشت.^۴ عدالت آن حضرت در تقسیم غنائم و عیادت دینی موجب شده بود تا همگی اعم از مهاجر و انصار و موالی از حقوق مادی یکسان برخوردار گردند. اما پس از رحلت رسول اکرم ﷺ نشانه های عملی بازگشت به عصبیت دوران جاهلی آشکار شد. خلفای حاکم بر جامعه مسلمین بنابه هر دلیلی کم کم از شیوه رسول خدا ﷺ دور شدند و در پی این دوری، تعصبات جاهلی و تفاخرات عربی هر چه بیشتر نمایان شد. مصیبت آنجا بود که داعیه اسلامی این خلفا روزبه روز فزون تر می شد، ولی در عمل هر چه بود، جز اسلام!

دوران پس از پیامبر ﷺ

با آنکه در منابع کهن تاریخی شواهدی مبنی بر احیای تعصب قومی و قبیله ای قبل از خلافت بنی امیه وجود دارد، ولی این امر کمتر مورد توجه واقع شده است. موالی به ویژه ایرانیان مشکلات و محدودیت های بسیاری داشتند که در چند بخش بدان ها پرداخته خواهد شد.

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۵، ص ۴۱۱؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۴.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۹۲ (قاصعة)، ص ۹۳.

۳. ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۳، ص ۳۶۵ - ۳۵۶.

۴. پیامبر ﷺ در تقسیم غنائم، ازدواج مسلمانان و دادن مناصب لشکری چیزی جز عدالت را ملاک نمی گرفت، حتی پس از فتح مکه فرمود: «كُلُّ مَأْتِرَةٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِي.» (کلینی، اصول الکافی، ج ۸، ص ۳۴۶؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۴). درباره تلاش پیامبر ﷺ در نهادینه سازی مساوات و اخوت رک به: حسینی، «نگاهی به راهبردهای ارزشی پیامبر اکرم ﷺ در وحدت اسلامی»، مجله مشکوة، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، ش ۶۱ - ۶۰، ص ۳۸ - ۱۹.

الف) ازدواج موالیان با زنان عرب‌تبار

یکی از مسائل مهم در باب روابط میان موالی و اعراب، ازدواج موالی با زنان عرب‌تبار بوده است. بررسی‌های تاریخی نشان داده موالی حق ازدواج با زنان عرب را نداشتند. برخی پژوهندگان که وجود چنین پدیده‌ای را در تاریخ اجتماعی عرب غیر قابل انکار یافتند، درصدد برآمدند تا آن را رسمی‌دیرین میان اعراب معرفی کرده و این ممانعت را تداوم آن رسم کهن بدانند.^۱ اگر چنین توجیهی پذیرفته شود، آنگاه نباید از یاد برد که پیامبر ﷺ طی ده سال اقامت در مدینه با گفتار و رفتار سعی کرد تا این سنت را منسوخ نماید؛ چنان‌که بسیاری دیگر از سنت‌ها را منسوخ و سنت‌های اسلامی را جایگزین آن کرد.^۲

به نظر می‌رسد ممنوعیت ازدواج موالی با زنان عرب پس از رحلت رسول اکرم ﷺ در دوران خلافت خلیفه دوم به صورت یک فرمان حکومتی درآمد. در گزارشی آمده که خلیفه دوم گفته است: «لَأَمْنَعَنَّ فُرُوجَ ذَوَاتِ الْأَحْسَابِ إِلَّا مِنَ الْأَكْفَاءِ»^۳ همچنین در روایتی دیگر از او آمده است: «لَأَمْنَعَنَّ فُرُوجَ الْعَرَبِيَّاتِ إِلَّا مِنَ الْأَكْفَاءِ»^۴ فقهای اهل سنت با تمسک به این روایت حکم کرده‌اند که موالی هم‌شان با زنان عرب نیستند و نباید با آنان ازدواج کنند. ابن‌قدامة (د. ۶۲۰ ق) در بیان ممنوعیت

۱. عبدالعزیز لمیم، وضع الموالی فی الدولة الامویة، ص ۳۳؛ جمال جوده، اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام، ص ۱۹۳. جمال جوده در بحث مصابرت به روایتی استناد جسته که در آن سلمان فارسی گفته است: «امامت نماز مساجدتان (مساجدکم) را نمی‌پذیریم و با زانتان ازدواج نمی‌کنیم.» یکی از روایان این خبر در توضیح آن افزوده که مقصود سلمان از ضمیر «کم» عرب بوده است. اما این روایت در کلام برخی نظیر البانی تضعیف شده است. البانی نوشته است: «تکیه‌گاه این روایت از سلمان، ابواسحاق سبیبی است و او غث و سمین را درهم می‌آمیزد و فریبکار است. اگر از اختلاط او رها گردیم، از فریبکاری اش نتوان جست؛ چراکه روایتش تماماً معنعن است.» (ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۲۸۱) افزون بر این، در برخی منابع آمده که سلمان فارسی یکی از دختران ابوبکر را خواستگاری کرد و پاسخ مثبت دریافت داشت. نیز در گزارشی دیگر آمده که او از یکی از دختران عمر نیز خواستگاری کرد، ولی عمر درخواست او را رد نمود. (ابن‌العربی، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۰؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۷۴) در مورد اخیر نیز گزارشی وجود دارد که عمرو بن عاص بنابه درخواست یکی از فرزندان عمر چاره‌ای اندیشید تا سلمان را منصرف سازد. از این رو عمرو بن عاص به سلمان گفت که جناب خلیفه برای نشان دادن تواضع خویش با خواستگاری ات موافقت خواهد کرد! سلمان نیز با شنیدن این سخن از خواسته‌اش منصرف شد. (ابن‌قتیبه دینوری، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۶۸)

۲. نسخ سنت فرزندخواندگی، نسخ برخی قوانین ارث در جاهلیت، از بین بردن شیوه جاهلی در کیفیت طواف و حج، اصلاح قوانین معاملات، تحریم ربا و بسیاری دیگر از سنت‌های جاهلی که قرآن به صراحت آن را نکوهش و نهی کرده است.

۳. صنعانی، المصنف، ج ۶، ص ۱۵۲؛ دارقطنی، سنن، ج ۳، ص ۲۰۶؛ ابن‌قدامة، المغنی، ج ۷، ص ۳۷۲. (یقیناً دامن زنان دارای شرافت نسیب را جز از همگنان باز خواهم داشت!)

۴. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۱۹۳. (یقیناً دامن زنان عرب را جز از همگنان باز خواهم داشت!)

ازدواج موالی با زنان عرب آورده است: «چراکه عرب‌ها همسانی را در نسب برمی‌شمردند و ازدواج با موالی (عجمان تازه‌مسلمان) را بر نمی‌تابند و این کار را عیب و ننگ می‌دانند!»^۱ گویا در راستای توجیه و مشروعیت‌بخشی به این ممنوعیت، روایتی نیز به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند؛ به این عبارت که: «ای گروه موالی! بدترین شما آن است که با عرب ازدواج کند و ای گروه اعراب! بدترین شما آن است که با موالی ازدواج کند.»^۲ به هر روی، سخن و شیوه رفتار خلیفه دوم در رسمیت بخشیدن به ممنوعیت ازدواج موالی با زنان عرب موجب احیا و تقویت این سنت جاهلی شد.

گویا این ممنوعیت تا زمان به حکومت رسیدن علی علیه السلام چنان در افکار جامعه مسلمانان آن زمان رسوخ کرده بود که سبب شد موالی زبان به شکوه گشایند و به علی علیه السلام پناه برند و از ایشان یاری طلبند. در گزارشی آمده است که آنان نزد علی علیه السلام رفتند و گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عطایا را یکسان تقسیم می‌کرد و زنان عرب را به عقد کسانی چون سلمان فارسی، بلال حبشی و صهیب رومی درآورد، با آنکه عرب نبودند؛ اما اکنون اعراب از ازدواج موالی با زنان عرب جلوگیری می‌کنند. علی علیه السلام شکایت موالی را نزد اعراب بازگو کرد، ولی اعراب جواز ازدواج موالی با زنان عرب تبار را برنتابیدند. حضرت نیز خشمگین بازگشت و به موالی فرمود: «ای موالی! این اعراب شما را همانند یهود و نصارا می‌دانند؛ دختران شما را به عقد خویش درمی‌آورند، اما از ازدواج شما با زنان عرب جلوگیری می‌کنند.»^۳

جلوگیری از ازدواج موالی با زنان عرب چنان رسمیت یافت که در بعضی روایات آمده قاضی یکی از شهرهای اسلامی حکم به جدایی یک مولی و زن عرب داد و حتی دستور شلاق زدن آن مولی را نیز صادر کرد.^۴ این مسئله در کتب فقهی علمای اهل سنت نیز مطرح و معرکه آرای گوناگون شده است. در باب اینکه خلیفه دوم این منع را پایه‌ریزی نمود یا آن را احیا کرد نیز گزارش‌هایی در منابع شیعه و سنی یافت می‌شود.^۵

سلیم بن قیس هلالی (د. ۷۶ ق) آورده است که معاویه به زیاد بن ابیه نامه نوشت و درباره رفتار با موالی به او چنین توصیه کرد: «به موالی و عجم‌هایی که مسلمان شده‌اند، توجه کن و با آنان به شیوه عمر بن خطاب رفتار کن که این شیوه آنان را خوار و فرومایه خواهد کرد؛ چراکه عرب از آنان

۱. ابن قدامه، *المعنی*، ج ۷، ص ۲۷.

۲. ابن اثیر، *اسد الغابۃ*، ج ۳، ص ۳۶۱.

۳. کلینی، *اصول الکافی*، ج ۵، ص ۳۱۸. البته این احتمال نیز وجود دارد که چنین ماجرای پیش از خلافت حضرت علی علیه السلام اتفاق افتاده باشد.

۴. ابوالفرج اصفهانی، *الاعانی*، ج ۱۶، ص ۱۱۶.

۵. فضل بن شاذان، *الایضاح*، ص ۲۸۰.

زن خواهد ستاند، ولی به آنان زن نخواهد داد.^۱ نظر به این روایت، می‌توان احتمال داد شیوه خلیفه دوم، الگوی معاویه در رفتار با موالی بوده است.

ب) جلوگیری از اختلاط اجتماعی موالیان با اعراب

یکی دیگر از مشکلات موالی در عصر خلفا، جلوگیری از اختلاط آنان با اعراب بوده است؛ به گونه‌ای که برخی گزارش‌ها ادعان دارد خلیفه دوم از ورود آنان به مدینه یا اقامت آنان در آنجا رضایت نداشته است. گزارش عجیب‌تری نیز وجود دارد که مفاد آن موجب اظهارنظرهای مختلفی از سوی علمای اهل سنت گشته است؛ چراکه در آن گزارش به خلیفه دوم نسبت داده شده که تصمیم به قتل موالی داشته است. در ذیل به برخی از این گزارش‌ها اشاره خواهد شد.

در گزارشی آمده که عمر به امیران سپاه دستور داد تا هر کافری که به حد بلوغ رسیده، بکشند و هیچ‌یک از آنان را به مدینه نفرستند.^۲ همچنین در گزارش دیگری آمده که خلیفه دوم پیوسته به امیران سپاه سفارش می‌کرد تا مبادا کسی از علوج را به مدینه راه دهند.^۳

هنگامی که خلیفه دوم مورد اصابت ضربات شمشیر یا خنجر یکی از موالی قرار گرفت، گفت: «چه کسی مرا زخم زد؟» گفتند: غلام مغیره بن شعبه. آنگاه گفت: «همانا شما را منع کردم از اینکه آنان را به مدینه راه دهید، ولی سرپیچی کردید.»^۴ در یکی از گزارش‌ها راوی به‌جای واژه علوج^۵ یا موالی از واژه کفار استفاده کرده است. گویا برای پرهیز از این سؤال که آیا خلیفه مسلمین به قتل مسلمانان حکم کرده، چنین جایگزینی صورت گرفته است. اما روایت دیگری نشان می‌دهد که خلیفه پیشنهاد قتل موالی را به سران سپاه مسلمین داده بود. ابن عباس پس از مجروح شدن خلیفه دوم، برای عیادت نزد او رفت. عمر به او گفت: تو و پدرت دوست داشتید که آنها (موالی) به مدینه بیایند و از امر من سرپیچی کردید. ابن عباس در پاسخ گفت: «إن شئت فعلنا؛ اگر بخواهی، انجام می‌دهیم!»^۶ خلیفه در پاسخ به ابن عباس گفت: «اکنون که در جامعه شما پراکنده و آمیخته شده‌اند؟! دروغ می‌گویی!»^۷ نکته عجیب

۱. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ص ۲۸۲.

۲. مالک بن انس، المدونة الكبرى، ج ۲، ص ۹.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۸۷؛ هیثمی، الزوائد، ج ۹، ص ۷۵.

۴. همان.

۵. علوج جمع علیج و در لغت عرب در سده‌های نخست هجری به کافر غیر عرب اطلاق می‌شده است.

۶. بخاری، الصحيح، ج ۴، ص ۲۰۵؛ تمیمی، المحن، ص ۶۳.

۷. ابن سعد، طبقات الكبرى، ج ۱۳، ص ۳۳۸؛ ابن ابی‌شبیبه، المصنف، ج ۸، ص ۵۷۶؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۸، ص ۴۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۸۸. در برخی نقل‌ها آمده: «حال که به قبله شما نماز خوانده‌اند و حج به‌جای آورده‌اند!» همچنین شارحان روایت در توضیح «کذبت» آورده‌اند یعنی «اخطأت». که به نظر می‌تواند در فهم از سخن و منظور گوینده بسیار تغییر ایجاد کند!

در منابع روایی آن است که شارحان این روایت، واژه «فَعَلْنَا» را به «قَتَلْنَا» تفسیر کرده‌اند.^۱ بدین ترتیب از آنجا که این گفت و شنود حاوی مطالب تکان‌دهنده‌ای بوده، شارحان روایت گفته‌اند منظور ابن عباس غیر مسلمانان بوده، نه آنهایی که اسلام آوردند و به نام موالی شناخته می‌شدند. در منابعی دیگر نیز ذکر شده است که عمر بن خطاب اگر بر علوج چیره می‌شد، آنان را به قتل می‌رساند.^۲ به نظر می‌رسد ضمیمه ساختن روایات یادشده به روایتی که سلیم بن قیس آورده، می‌تواند اندکی مسئله را روشن‌تر سازد. سلیم آورده است که معاویه به زیاد بن ابیه نوشت: «همانا تو نامه عمر به ابوموسی اشعری را خواندی، درحالی‌که به همراه نامه ریسمانی به درازای پنج وجب برایش فرستاده بود و گفته بود از اهالی بصره هر که از موالی و تازه‌مسلمانان را یافتی، اگر از پنج وجب بلندتر بود، او را پیش انداز و گردنش بزن!»^۳

به نظر می‌رسد معاویه با تأسی به همین شیوه تصمیم گرفت تا عده‌ای از موالی را به قتل رساند؛ چراکه در گزارشی دیگر آمده است معاویه، احنف بن قیس و سمره بن جندب فزاری را فرا خواند و گفت: «دریافتیم که شمار سرخرویان فزون شده است و می‌بینم که بر پیشینیان خرده می‌گیرند؛ گویا نزدیک باشد که بر عرب و سلطنت عرب یورش آورند. پس تصمیم گرفتم شماری را بکشم و شماری را برای برپایی بازار و آبادانی راه‌ها باقی گذارم.»^۴ احنف با این تصمیم مخالفت کرد، ولی سمره نه تنها مخالفت نکرد، بلکه درخواست نمود تا انجام این کار به او واگذار شود.^۵

گزارش‌های دیگری نیز مواردی مشابه را انعکاس داده‌اند. به نظر می‌رسد نظیر چنین تصمیماتی در حوادث مختلف از سوی اعراب صورت پذیرفته است. ابن عساکر (د. ۵۷۱ ق) در روایتی آورده است که زیاد بن ابیه به احنف بن قیس گفت: «این سرخرویان در میان مسلمین فزونی یافته‌اند و شمارشان بسیار گشته است و بیم آن دارم برآشوبند، درحالی‌که مسلمانان در مرزها به پیکار با دشمنان مشغول‌اند و این سرخرویان در میان زنان و خانواده مسلمین مانده‌اند. پس اراده کردم سران را بخواهم تا

۱. بخاری، الصحيح، ج ۴، ص ۲۰۵؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۸، ص ۴۷؛ ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۴، ص ۷۵؛ عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۵۲.

۲. ابن ابی شیبیه، المصنف، ج ۷، ص ۶۵۷. عبارت این گونه است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُصْعَبٍ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ الزُّهْرِيَّ، عَنِ الْعَدُوِّ إِذَا ظَهَرَ عَلَيْهِمْ أَيْقَتُلُ غُلُوجَهُمْ، قَالَ: كَانَ عُمَرُ يَقْتُلُ الْغُلُوجَ إِذَا ظَهَرَ عَلَيْهِمْ.» ابن رشد قرطبی نوشته است: «و سئل مالك عن قول عمر بن الخطاب لا يجلب إلينا من هؤلاء العلوج أحد مرت عليه المواسي؛ ما تراه أراد بذلك؟ فقال: أراد بذلك ألا يستحيوا.» (قرطبی، البيان والتحصيل، ج ۲، ص ۵۶۱)

۳. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ص ۲۸۴.

۴. ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۳، ص ۳۶۱.

۵. بی‌پروایی سمره در کشتار مسلمانان، به‌ویژه زمانی که نایب زیاد بن عبید در بصره بود، بسیار شهرت دارد. (طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ج ۴، ص ۱۷۶؛ ابن اثیر، الكامل، ج ۳، ص ۳۱۸)

جنگجویان را بفرستند و در هر قبیله‌ای بنده یا مولا که باشد، بیاورند تا گردنشان بزنند و از شرشان در امان بمانیم.» احنف بن قیس در این مورد نیز با تصمیم مذکور مخالفت کرد و اظهار داشت که آنان مسلمان بوده و خونشان مباح نیست.^۱ در منبعی که دو سده پیش از زمان ابن‌عساکر نوشته شده، شرح همین ماجرا با جزئیاتی بیشتر ذکر شده است که موجب تقویت گزارش ابن‌عساکر خواهد بود.^۲

حجاج بن یوسف ثقفی نیز به پیروی از همین سیاست دست به قتل موالی زد. ابوداود (د. ۲۷۵ ق) آورده است: «اعمش گفت: شنیدم حجاج بر منبر می‌گفت: این موالی را باید تکه‌تکه کرد! به خدا قسم اگر بخواهم آنان را بکشم، هیچ‌یک از آنان را باقی نخواهم گذاشت.»^۳ مصعب بن زبیر نیز وقتی بر کوفه دست یافت، تصمیم به قتل موالی و باقی نهادن عرب‌ها گرفت.^۴

الگوپذیری کسانی چون معاویه، زیاد بن ابیه و حجاج از شیوه عمر در رفتار با موالی برای فقه‌های اهل سنت روشن بوده است. این امر را می‌توان از سخن حسن بصری دریافت که گفته است: «زیاد خواست راه عمر را در پیش گیرد، ولی زیاده‌روی کرد و حجاج خواست راه زیاد را برود، پس مردم را نابود کرد».^۵

ج) سهم اندک موالیان از دیوان عطا

عمر بن خطاب با پدید آوردن دیوان عطا و برتری دادن عده‌ای بر عده‌ای دیگر، مشکلات موالی را دوچندان کرد.^۶ این امر در میان اعراب نیز موجب بروز اختلافاتی شد؛ اما موالی از آن جهت که در قاعده هرم دیوان عطا قرار داشتند، بیش از همه متضرر شدند.^۷ هنگامی که علی رضی الله عنه به خواست و اصرار مردم حکومت را به دست گرفت، شکل پرداخت عطایا را تغییر داد و سهم هریک از مسلمانان را یکسان و بدون هیچ تفاضلی پرداخت کرد. این امر، اعتراض مهاجر و انصار و اشراف قریش را در پی

۱. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۴، ص ۳۲۰.

۲. النهروانی، المجلس الصالح والانیس الناصح، ج ۴، ص ۸۰. ابوالفرج المعافی بن زکریا النهروانی الجریری از دانشمندان برجسته سده چهارم هجری بوده که به سال ۳۹۰ از دنیا رفته است. برای آگاهی از جایگاه علمی وی به مقدمه کتاب یادشده (ج ۱، ص ۵۷ - ۴۰) مراجعه شود.

۳. ابی‌داوود، السنن، ج ۲، ص ۴۰۰. یکی دیگر از اقدامات حجاج علیه موالی آن بود که پس از فروخواباندن قیام ابن‌اشعث، موالیان به اسارت گرفته را به روستاها تبعید نمود و برای جلوگیری از بازگشت آنان نیز دستور داده بود تا نام روستای محل تبعید را بر دستانشان نقش کنند. (میرد، الکامل، ج ۲، ص ۷۳؛ جاحظ، رسائل، ج ۲، ص ۱۱۳)

۴. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۲۳۸.

۵. ابن‌قتیبه دینوری، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۲۹؛ جاحظ، البیان والتبیین، ج ۱، ص ۲۴۵؛ زبیر بن بکار، اخبار الموقیات، ص ۳۱۱.

۶. شیوه تقسیم در دوره خلافت ابوبکر مساوات بود، ولی عمر بن خطاب با اجتهاد شخصی آن را تغییر داد. (ر.ک به: قاضی ابویوسف، کتاب الخراج، ص ۴۳)

۷. همان، ص ۴۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۱۱.

داشت.^۱ در روایتی آمده که سهل بن حنیف با تعجب از حضرت پرسید: «آیا غلام من که امروز او را آزاد کردم، در سهم بیت‌المال با من برابر است؟»^۲ بدین ترتیب شیوه خلیفه دوم در قرار دادن موالی در پایین‌ترین رتبه پرداخت، به برتری‌طلبی اعراب به‌ویژه قریش دامن زد. نکته مهم اینکه، معاویه در همان نامه یادشده که به زیاد بن ابیه نوشته بود، اشاره کرد که کم کردن عطای موالی سنت خلیفه دوم بوده و بهتر است او از آن پیروی کند.

د) تحقیر موالی و ایرانیان از سوی اعراب

عصبیت عربی پس از رحلت رسول اکرم ﷺ چنان احیا و تقویت شد که اسلام را در چنبره خویش می‌خواست. همان‌گونه که یهودیان دین حضرت موسی ﷺ را تنها برای بنی‌اسرائیل می‌دانند،^۳ اعراب نیز دین اسلام را مخصوص فرزندان اسماعیل دانسته و گویی اسلام آوردن دیگران با اسلام نیوردنشان چندان تفاوتی نداشته است.^۴ وقتی ابومسلم خراسانی هیئتی را نزد نصر بن سیار فرستاد تا نامه او را به نصر بدهد، سلم بن احوز از برجستگان سپاه نصر به فرستاده ابومسلم گفت: «اما اینکه سنت رسول خدا ﷺ را یاد می‌کنید، شما را با سنت چه کار؟ ما از شما به سنت سزاوارتریم! ما عرب و عرب‌زاده‌ایم، درحالی که شما کافرپیشه پست و گریه‌پرست هستید!»^۵ گزارشی دیگر بیان می‌دارد که یزید بن عبدالملک وقتی شنید صول، حاکم جرجان پس از اسلام آوردن با یزید بن مهلب علیه بنی‌مروان هم‌داستان شده، در تحقیر صول چنین گفت: «وای بر پسر غلغا! او را به دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبرش چه کار؟ حتی شاید نداند نمازش به چه معناست!»^۶

موقعیت اجتماعی موالی در روزگار نخست بسیار ضعیف بود. بازتاب رفتار اجتماعی اعراب در آینه تاریخ این چنین می‌نمایاند که موالی چیزی فراتر از یک خدمتکار نبودند، که حتی در صورت آزاد بودن

۱. همان، ج ۷، ص ۴۳؛ ثقفی، الفارات، ج ۱، ص ۷۵. ابن‌ابی‌الحدید این‌گونه آورده که طلحه و زبیر در پاسخ به سؤال علی ﷺ که پرسیده بود چه خلافتی مرتکب شده که آنان سر ناسازگاری گذاشته‌اند، گفتند: «در تقسیم (عطایا) با شیوه عمر بن خطاب مخالفت کرده‌ای!».

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۳۸.

۳. ر.ک به: سلیمانی، «قوم یهود از برگزیدگی تا نژادپرستی»، فصلنامه هفت آسمان، تابستان ۱۳۸۳، ش ۲۲، ص ۱۳۴ - ۱۱۳.

۴. این برتری‌انگاری حتی در قالب فکاهیات نیز خود را نمایان ساخت. گویند مرد عربی به یکی از موالی عجم گفت: در خواب دیدم که به بهشت درآمدم و قصرهایی دیدم؛ گفتم: از آن کیست؟ گفتند: برای اعراب است! آن عجمی گفت: آیا به غرفه‌ها سر زدی؟ عرب گفت: خیر! عجم گفت: آن غرفه‌ها برای موالی بودند! (ابن‌قتیبه، عیون‌الاخبار، ج ۲، ص ۲۱۳)

۵. ناشناس، اخبار الدولة العباسیة، ص ۲۸۷.

۶. حموی، معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۱۰۵.

و تشرف به اسلام، لیاقت کارهای مهم را نداشته و باید کارهای پست جامعه را عهده‌دار می‌شدند.^۱ این نکته را می‌توان از گفتگوی معاویه با احنف دریافت. معاویه در پیشنهادی که به احنف و سمره داده بود، اشاره کرد که عده‌ای از موالی را جهت جاده‌سازی و اداره بازار باقی خواهد گذاشت. ابن‌عبدربه (د. ۳۲۸ ق) در گزارشی آورده است که عامر بن عبدالقیس در پاسخ به یکی از موالی گفت: «خداوند امثال شما را در میان ما فراوان گرداند!» عده‌ای که سخن او را شنیدند، به عامر گفتند: «عجب دعایی کرده‌ای؟! او به تو اعتراض می‌کند و تو این‌گونه دعا می‌کنی؟» عامر در پاسخ گفت: «بله، چراکه امثال او خیابان‌های ما را جاروب کرده، کفش‌های ما را می‌دوزند.»^۲ عبدالله بن عامر بن کریز که شاهد این گفتگو بود، از پاسخ عامر متعجب شد، گویا از او چنین انتظاری نداشت. احنف بن قیس هم در پاسخ به زیاد بن ابیه که تصمیم به قتل موالی گرفته بود، سه دلیل ارائه کرد تا او را از این کار منع کند؛ به دلیل نخست که به‌کارگیری موالی در جاده‌سازی بود، اشاره شد؛ دلیل دوم آن بود که موالی مایحتاج روزانه اعراب را تأمین می‌کنند، پس باید زنده بمانند؛ دلیل سوم آنکه، موالی بازار مسلمین را اداره می‌کنند و نباید عرب را به قصابی، قصابی و حجامی وادار کرد؛ چراکه این کارها در شأن موالی است.^۳

درنگی در گفتار و رفتار خلیفه دوم

به‌نظر می‌رسد خلیفه دوم با بیان این جمله که «اَیْسَ عَلَی عَرَبِیِّ مَلِکٌ»^۴ موجب شد تا عصبیت کم‌رنگ شده عربی احیا شود. از آنجا که این سخن در تقابل آشکار با اصول و موازین شریعت و نیز سیره رسول اکرم ﷺ بود، احمد بن حنبل گفت: «من به سخن عمر فتوا نمی‌دهم که گفت عرب به بردگی در نمی‌آید!»^۵ گزارش‌های تاریخی اذعان دارد که خلیفه دوم در اقدامی عملی برای تحقق باور خویش، دستور داد تا هر عربی که اسیر شده، با پرداخت فدیة حتماً آزاد شود.^۶

چنین رفتارهایی به تقویت هرچه بیشتر عصبیت و حمیت جاهلی عرب دامن زده و موجب شد تا فقهای نظیر قاضی ابویوسف فتوا به ممنوعیت اخذ جزیه از عرب‌تباران بدهند. دلیل این قاضی آن

۱. ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۴، ص ۳۲۰. برای ملاحظه شواهد بیشتر ر.ک به: عاملی، سلمان فارسی، باب دوم، فصل دوم.

۲. ابن‌عبدربه، العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۶۲.

۳. النهروانی، الجلیس الصالح و الانیس الناصح، ج ۴، ص ۸۰.

۴. ابن‌ابی‌شبیبه، المصنف، ج ۶، ص ۴۲۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۷۴.

۵. کحلانی، سیل السلام، ج ۴، ص ۴۵.

۶. ابن‌سلام، غریب الحدیث، ج ۳، ص ۳۴۱.

بود که اعراب با پیامبر ﷺ از یک قبیله‌اند و این افتخاری برای آنان به‌شمار می‌رود.^۱ سخت‌گیری خلیفه دوم بر موالی دامنه گسترده‌ای داشت. در روایتی آمده است که او به قریش گفت: «ای قریشیان! مواظب باشید ایرانیان تجارت را از چنگ شما درنیاورند که اگر این امر صورت پذیرد، آنگاه مردان شما به مردان آنها و زنان شما به زنان آنها محتاج خواهند بود.»^۲ در گزارشی دیگر چنین آمده که خلیفه دوم از نافع بن عبدالحارث، والی مکه پرسید که چه کسی را جانشین خود قرار داده است؟ نافع گفت: یکی از موالی. خلیفه تعجب کرد و گفت: باز هم یکی از موالی؟! نافع در توجیه عمل خود اظهار داشت که او قاری قرآن و دانای به فرائض است.^۳ با این وصف، دقت در موارد فوق صحت مطالب سلیم بن قیس را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که توصیه معاویه به زیاد بن ابیه در به‌کار نگرفتن موالی در مناصب عالیه و ولایت‌داری شهرها به تأسی از شیوه خلیفه دوم بوده است. در این میان، بعضی پژوهشگران معاصر جمله معروف خلیفه دوم در لحظات پایانی عمرش را دلیل توجه او به موالی دانسته‌اند؛^۴ چراکه عمر گفته بود: «اگر سالم مولای حذیفه زنده بود، امر خلافت را به شورا واگذار نمی‌کردم.»^۵ اما به‌نظر می‌رسد این پژوهندگان توجه نداشته‌اند که این جمله خلیفه، خود سرمنشأ بحث‌ها و چالش‌های جدی برای علمای اهل سنت شده است. علمای اهل سنت همگی از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند که ایشان فرموده است: «الائمه من قریش»، و در ماجرای سقیفه بنی‌ساعده، مهاجرین با تمسک به این سخن ابوبکر را بر مسند خلافت نشانند. پس چگونه می‌توان پذیرفت که خلیفه دوم که خود از راویان این روایت بوده، قصد داشت سالم را که از موالی بوده، به جانشینی برگزیند؟! از همین رو ابن‌قتیبیه سخن خلیفه دوم را بر معنای دیگری حمل کرده تا مشکل تعارض را حل کند.^۶

یکی از مورخان شیعه گزارشی را ثبت کرده که نشان می‌دهد عمر بن خطاب تصمیم گرفته بود تا زنان اسیر ایرانی را به فروش رساند و مردان ایرانی را برده قرار داده و از آنها در حمل حاجیان و معتمران ناتوان عرب در مسجدالحرام بهره‌گیرد. این در حالی بود که اسرای یادشده اسلام آورده بودند.^۷

۱. قاضی ابویوسف، کتاب الخراج، ص ۵۸ و ۶۰.

۲. ابن‌شبه نمیری، تاریخ مدینه المنوره، ج ۲، ص ۷۴۷.

۳. ابن‌حبان، الثقات، ج ۲، ص ۲۳۵.

۴. احمد امین، ضحی‌الاسلام، ص ۲۲.

۵. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۴؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۶۸؛ ابن‌قتیبیه، تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۱۵.

۶. همان.

۷. طبری امامی، دلائل الامامة، ص ۱۹۵؛ ابن‌حاتم‌العالمی، الدرر النظیم، ص ۵۸۰.

به همه مطالبی که تاکنون ذکر شده باید این مطلب را افزود که اعراب پیوسته در فتوحات در مواجهه با ایرانیان می‌گفتند: «یکی از این سه راه را برگزینید: به کیش ما درآیید تا در سود و زیان چون ما باشید، اگر برخیزید و مهاجرت کنید، و اگر در دیارتان بمانید باید سرگزیت پرداخت کنید، و اگر این دو را نپذیرید پیکار می‌کنیم!»^۱ ولی گویا پس از اسلام آوردن ایرانیان، آن سخنان زیبا فراموش می‌شد و نه تنها برادری در کار نبود، بلکه در بسیاری از امور میان ایرانی و عرب تفاوت همچنان پابرجا بود و ایرانی هرگز به پایه عرب نمی‌رسید.

نشانه‌های بازگشت به جاهلیت در رفتار با موالی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، موالی نه از حکومت بنی‌امیه، بلکه از تعصب و حمیت جاهلی اعراب لطمه دیدند. اسلام با عصیبت و حمیت جاهلی مبارزه کرد و توانست آن را مهار کند، ولی به‌نظر می‌رسد سیاست‌های خلیفه دوم موجب احیا و تقویت آن شد. بنی‌امیه سیاست خلیفه دوم را پی گرفتند و بیش از پیش آن را تقویت کردند. در همین راستا توجه به تحلیلی که ابن‌خلدون در روند بازگشت اعراب به دوران جاهلیت و زنده‌سازی عصیبت عربی ارائه نموده، مغتنم است. ابن‌خلدون (د. ۸۰۸ ق) در کتاب خود درباره عصیبت عربی آورده است که عصیبت مَصْر در قریش بود و آنها عصیبت عبدمناف در بنی‌امیه و این امر بر قریش و دیگران معلوم بود. با آمدن اسلام و نزول وحی و نصرت ملائکه، عصیبت جاهلی در میان مسلمانان فراموش شد و عصیبت طبیعی خود را در راه حمایت از دین به کار گرفتند. اما پس از رحلت رسول اکرم ﷺ عصیبت دوباره آشکار شد و مردم بیش از هر گروهی نسبت به بنی‌امیه سرسپردگی پیدا کردند؛ چراکه سیادت قریش را در بنی‌امیه می‌دانستند.^۲

نکته‌ای که در اینجا باید بدان توجه کرد، فرایند به قدرت رسیدن مجدد بنی‌امیه و چگونگی احیای عصیبت عربی است. ابن‌خلدون به این مسئله بسیار مهم که می‌توانست به هرچه بیشتر روشن شدن چگونگی بازگشت عصیبت کمک کند، نپرداخته است، بلکه احیای نام و نشان بنی‌امیه را به یک باور اجتماعی نسبت داده است.

گزارش‌هایی در منابع تاریخی و حدیثی اهل سنت در دست است که نشان می‌دهد خلیفه دوم توجه ویژه‌ای به خاندان بنی‌امیه داشته است. او سیادت بنی‌امیه به‌ویژه ابوسفیان را یادآوری و از

۱. طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۵۶۵.

۲. ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۲۱۶. این دیدگاه ابن‌خلدون با مستندات و شواهد بسیاری حداقل در مورد باور و تلقی برخی از صحابه بزرگ پیامبر ﷺ قابل تأیید است. کسانی چون ابابکر و عمر به بزرگی و سیادت بنی‌امیه اعتراف کرده و درباره آن اغراق می‌کردند. (مسلم نیشابوری، الصحیح، ج ۷، ص ۱۷۳؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۴۱۷)

معاویه بسیار تمجید می‌کرد.^۱ انتخاب یزید بن ابی‌سفیان به‌عنوان فرمانده لشکر با وجود افراد باسابقه‌ای از مهاجر و انصار، جانشین نمودن معاویه بن ابی‌سفیان پس از مرگ برادرش یزید، مؤاخذه نکردن معاویه در قبال کارهایش که برخلاف سیره رسول اکرم ﷺ بود و زمینه‌سازی برای حکومت بنی‌امیه، از جمله اقدامات عمر بود که همگی موجب احیای قدرت بنی‌امیه شد.^۲ اگر بنی‌امیه نسبت به موالی رفتار ستمکارانه داشتند، باید آن را محصول تمهیدات کسانی دانست که موجبات احیای سیادت آنان را فراهم کردند.

دلایل موضع منفی خلیفه دوم نسبت به موالی به‌ویژه ایرانیان

سوآلی که در این میان به ذهن می‌آید آن است که سبب کراهت خلیفه دوم از موالی به‌ویژه ایرانیان^۳ چه بوده است؟ سلیم بن قیس هلالی آورده است که معاویه نامه‌ای به زیاد بن ابیه نوشت و او را سرزنش کرد که چرا عمر را از تصمیم به قتل موالی منصرف کرده است. در این نامه معاویه همچنین به او نوشت که با خبر شدم تو به خلیفه گفتی که از علی بن ابی‌طالب شنیده‌ای اعاجم (ایرانیان) برای بازگرداندن شما به دین با شما خواهند جنگید، همان‌گونه که شما برای مسلمان کردن آنان با آنها جنگیدید؛ آنگاه خلیفه به تو گفته که او نیز این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیده و همین امر موجب شده تا تصمیم به قتل موالی بگیرد.^۴

این عبارت، یعنی «لیضربنکم الأعاجم علی هذا الدین عوداً کما ضربتموهم علیه بدءاً» نه‌تنها در کتاب سلیم، بلکه در منابع اهل سنت نیز آمده است؛ بدین ترتیب که در روایتی آمده است اشعث بن قیس کندی نزد علی ﷺ آمد، درحالی که حضرتش مشغول ایراد سخن بود. اشعث نشستگان را تک‌تک به کناری زده تا خود نزدیک منبر شود، اما از اینکه موالی گرد منبر را گرفته و جایی برای او پیدا نمی‌شد، بسیار ناراحت گشت و در همان حال که علی ﷺ مشغول خطابه بود، گفت: «این سرخ‌رویان جای ما را پیش شما گرفته‌اند.» آن حضرت از سخن اشعث برآشفت و فرمود: «چه کسی

۱. همان؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۳۳؛ ابن حجر عسقلانی، *الاصابة*، ج ۶، ص ۱۵۴؛ طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. همان؛ ابن سعد، *طبقات الکبری*، ج ۷، ص ۴۰۵؛ طبرانی، *المعجم الکبیر*، ج ۲۲، ص ۲۳۱؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۳۳؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۵۹، ص ۱۱۲؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۳، ص ۱۳۳.

۳. گزارشی در یکی از منابع حدیثی لغوی آمده که نشان می‌دهد عمر نسبت به موالی یا حمزای سرزمین شام که طبیعتاً رومی یا تابع امپراتوری روم بوده و دین نصرانیت داشتند، مهربان‌تر بوده است. (ابن سلام، *غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۴۷۵)

۴. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ص ۲۸۴.

مرا از (شر) این بیکاره‌های تن‌پرور معذور می‌دارد؛ آنان در بستر خویش از پرخوابی به این سو و آن سو می‌غلتنند، درحالی‌که عده‌ای از مسلمانان در گرم‌ترین ساعت روز به عجله خود را برای یاد خدا (به اینجا) می‌رسانند. (حال این بیکاره‌ها) مرا امر می‌کنند تا آنان را دور سازم و از ستمکاران گردم. سوگند به آن‌که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، همانا از رسول خدا ﷺ شنوادم که می‌فرمود: به خدا سوگند روزی برای دین با شما خواهند جنگید، همان‌گونه که شما برای دین با آنان جنگیدید.^۱

از سویی خلیفه دوم نسبت به تازه‌مسلمانان از امپراتوری روم در منطقه شامات چنین برخوردی نداشته است؛ بلکه به‌نظر می‌رسد این رفتار تنها نسبت به موالیان ایرانی اعمال می‌شده است. افزون بر این، در گزارشی آمده است که عیینة بن حصن فزاری^۲ به عمر توصیه کرده بود تا از آمدن موالیان (علوج به تعبیر عیینة) به مدینه جلوگیری نماید.^۳ عیینة می‌گفت (روزی را) می‌بینم که یکی از این علوج تو را ضربت زند!^۴ عیینة همان کسی است که به پیامبر ﷺ اعتراض کرد که چرا سلمان فارسی هم‌نشین اوست؛ اگر می‌خواهد اشراف عرب به او ایمان آورند، باید از سلمان دوری کند!^۵ به‌نظر حمیت جاهلی و تعصب عربی او را به این عمل واداشت؛ چنان‌که در کلام عیینة به این نکته تصریح شده است.^۶ این مسئله در رفتار عمر بن خطاب نیز بسیار برجسته است.^۷ پیشگویی عیینة درباره مرگ عمر نیز از ارتباط او با یهود نشئت گرفته بود؛ چراکه غطفان، هم‌پیمان دیرینه یهود به‌ویژه یهود خیبر بوده است.^۸ و ریاست غطفان را عیینة برعهده داشت. به‌نظر می‌رسد عمر به دو دلیل از ایرانیان تنفر داشت: یکی آنکه دریافته بود روزی ایرانیان در اسلام جایگاهی برتر از عرب خواهند یافت و دیگر آنکه دوستان یهودی‌اش به وی هشدار داده بودند که یکی از ایرانیان وی را خواهد کشت. بنابه گزارش‌های موجود در منابع اهل سنت، عمر بن خطاب ارتباط عمیقی با یهودیان و

۱. ابن قتیبه، *عیون الاخبار*، ج ۱، ص ۲۷۷؛ محاملی، *الامالی*، ص ۲۰۰؛ ابن سلام، *غریب الحدیث*، ج ۳، ص ۴۸۴؛ زمخشری، *الفاقی فی غریب الحدیث*، ج ۱، ص ۲۷۷؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۹، ص ۱۲۴ و ج ۲۰، ص ۲۸۴.
۲. او از دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ بود که در جنگ احزاب ریاست غطفان را عهده داشت. او از گروه مؤلفه‌القلوب نیز بوده است که پیامبر ﷺ با دادن بهره بیشتر از غنائم غزوه حنین به آنان، دلشان را نسبت به اسلام نرم کرد. اما پس از پیامبر ﷺ از دین بازگشت و به غارت پرداخت. ابوبکر او را دستگیر کرد و سپس بخشید. او از اشراف عرب بود که بسیار به عربیتش می‌بالید.
۳. بلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۱۰، ص ۴۲۸.
۴. بکری، *معجم ما استعجم*، ج ۲، ص ۴۱۷.
۵. طبری، *جامع البیان*، ج ۱۷، ص ۳۹۳؛ سمرقندی، *تفسیر*، ج ۲، ص ۳۴۴؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۲۱، ص ۴۰۶.
۶. *عراق الفراء بغوی*، *تفسیر*، ج ۳، ص ۱۵۹.
۷. مشابه رفتار عیینة با سلمان را جناب عمر بن خطاب از خود نشان داده است. (مفید، *الاختصاص*، ص ۳۴۱)
۸. طبرسی، *معجم البیان*، ج ۹، ص ۱۷۶؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۴، ص ۲۴۱ - ۲۴۰؛ مقریزی، *امتاع الاسماع*، ج ۱۳، ص ۳۳۱ - ۳۳۰.

پیشگویان آنان پیدا کرده بود و کنجکاوای او برای دانستن اخبار آینده، وی را به اموری سوق داد که شاید خود نیز هیچ‌گاه تصورش را نمی‌کرد. در منابع ذکر شده که عمر بن خطاب بخشی از تورات به زبان عربی را نزد رسول اکرم ﷺ آورد و گفت آن را از یکی از برادرانش از بنی قریظه گرفته و می‌خواهد علم خویش را با مطالعه آن افزون کند. پیامبر ﷺ واکنش تندی در برابر این اقدام عمر از خود نشان داد.^۱ این ماجرا در منابع روایی موجب بحث‌های مفصلی شده است. ابن حجر عسقلانی پس از یادآوری مجموع روایات، می‌پذیرد که ماجرای کتابت عمر از روی تورات اصالت دارد.^۲ از سویی نیز در منابع اهل سنت آمده که کعب الاحبار از به خلافت رسیدن شخصی با خصوصیات عمر خبر داشت^۳ و چنان که گفته شد، مرگ او به دست فردی از اعاجم را پیشگویی کرده بود. پس به نظر دشمنی عمر بن خطاب با اعاجم و موالی می‌توانسته از این پیشگویی‌ها و کهانت‌ها ناشی شده باشد؛ کهانتی که اسلام آن را حرام شمرده است.

نتیجه

موالیان، به‌ویژه ایرانیان در عصر خلفا با وضعیت اسفباری روبه‌رو بوده‌اند. با آنکه اعراب به ایرانیان می‌گفتند اگر اسلام بیاورید، با ما برابر خواهید بود و ما برادران شما خواهیم بود، اما در عمل نه تنها اعراب خود را برادر بزرگ‌تر به حساب می‌آوردند، بلکه افزون بر این ایرانیان تازه‌مسلمان را همچون برادران ناتنی تلقی می‌کردند. این وضع به‌گونه‌ای بود که حتی وضعیت ناگوار ایرانیان به حدی رسید که در حال اسلام نیز سرگزیت (جزیه) می‌پرداختند. تقریباً تمامی پژوهش‌های معاصر در پرداختن به اوضاع موالی، دوره بنی‌امیه را وجهه نظر نموده‌اند و دوران خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم کمتر مورد دقت و بررسی قرار گرفته است. دوران خلافت سه خلیفه نخست با دوران خلافت علی رضی الله عنه تفاوت‌های چشمگیری دارد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل پیدایش وضعیت اسفبار برای موالیان، به‌ویژه ایرانیان تعصبات و تفاخرات عربی بوده است. این تعصبات در دوره بیست و سه ساله رسالت نبوی صلی الله علیه و آله به شدت سرکوب شد؛ اما پس از رحلت ایشان، به‌ویژه در دوره حکومت عمر بن خطاب دشمنی عرب با عجم، به‌ویژه ایرانیان و نیز تفاخرات قبیله‌ای عربی، به‌ویژه از نوع قرشی احیا شد. نویسندگان عرب عموماً با خوب جلوه دادن حکومت خلفای نخستین، هاله‌ای قدسی بر گرد آنان کشیده و هیچ نقدی نسبت به آنان را بر نمی‌تابند؛ درحالی‌که دقیقاً رفتارهای این خلفا مبنای عمل

۱. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۳. همچنین رک به: ابن ابی شیبیه، المصنف، ج ۶، ص ۲۲۸؛ زمخشری، الفائق

فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۴۱۱؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۳۸.

۳. همو، الاصابه، ج ۱، ص ۳۵۰؛ مروزی، کتاب الفتن، ص ۵۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۱ و ۱۹۳.

برای سایرین در دوره‌های متأخر، به‌ویژه بنی‌امیه شده است. رفتارهای تند عمر بن خطاب در قبال موالیان ایرانی نیز از دو محرک سرچشمه می‌گرفته است: یکی تعصب عربی و دیگری اخباری که از راه کهنات دوستان یهودی‌اش به‌دست آورده بود.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار الکتب العربیة، ۱۹۵۹ م.
۲. ابن ابی‌شیبہ، المصنف، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، تهران، اسماعیلیان، بی‌تا.
۴. ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
۵. ابن اثیر، مجدالدین ابی‌السعادات، النهایة فی غریب الحدیث، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴.
۶. ابن‌العربی، احکام القرآن، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.
۷. ابن‌حاتم‌العاملی، جمال‌الدین یوسف، الدر النظیم، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی‌تا.
۸. ابن‌حبان، الثقات، تحقیق شعیب الأرنؤط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابن‌حبیب‌البغدادی، المنمق فی تاریخ قریش، تصحیح خورشید احمد فاروق، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.
۱۰. ابن‌حجر، عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.
۱۱. ابن‌حجر، عسقلانی، احمد بن علی، الإصابة فی تمییز الصحابة، تحقیق عادل احمد‌الموجود و شیخ علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. ابن‌خلدون، مقدمه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۱۳. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
۱۴. ابن‌سلام، غریب الحدیث، تحقیق محمد‌المعید خان، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۳۹۶ ق.
۱۵. ابن‌سلامة، ابو‌عبدالله بن محمد القضاعی، ۱۴۰۵ ق، مسند الشهاب، تحقیق حمدی‌عبدالمجید السلفی، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۱۶. ابن‌سیده، ابوالحسن علی بن اسماعیل المرسی، المحکم و المحيط الاعظم، تحقیق عبدالحمید هنداو، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۰ م.
۱۷. ابن‌شبه‌میزی، تاریخ مدینة المنورة.
۱۸. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.

- ٦٦ □ فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ٤، تابستان ١٣٩٢، شماره ١١
١٩. ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف بن عبدالله القرطبی، *الاستیعاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ١٤١٢ ق.
٢٠. ابن عبدربه اندلسی، *المقد الفرید*، تحقیق محمد قمیحه، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٠٧ ق.
٢١. ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق الکبیر*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ١٤١٥ ق.
٢٢. ابن قتیبة، ابومحمد عبدالله بن مسلم، *تأویل مختلف الحدیث*، تحقیق اسماعیل اسعدی، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
٢٣. ابن قتیبة، ابومحمد عبدالله بن مسلم، *عیون الاخبار*، قم، منشورات شریف الرضی (افست چاپ قاهره، ١٩٢٥ م)، ١٣٧٣.
٢٤. ابن قدامة مقدسی، *المغنی*، تحقیق گروهی از علما، بیروت، دار الکتب العربی، بی تا.
٢٥. ابن کثیر دمشقی، *البدایة و النهایة*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار إحیا التراث العربی، ١٤٠٨ ق.
٢٦. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، بی تا، تحقیق علی مهنا و سمیر جابر، بیروت، دار الفکر الأغانی.
٢٧. ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، *سنن ابی داود*، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، ١٤١٠ ق.
٢٨. احمد امین، *ضحی الاسلام*، دار الکتب العربی، بیروت، چ ١٠، بی تا.
٢٩. احمد بن حنبل، *مسند*، بیروت، دار صادر، بی تا.
٣٠. البانی، محمد ناصر، *ارواء الغلیل*، تحقیق زهی الشاویش، بیروت، المکتب الاسلامی، ١٤٠٥ ق.
٣١. بخاری، محمد بن اسماعیل، *الصحیح*، بیروت، دار الفکر، ١٤٠١ ق.
٣٢. بکری، ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز، *معجم ما استعجم*، تحقیق مصطفی السقا، بیروت، عالم الکتب، ١٤٠٣ ق.
٣٣. بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ١٤١٧ ق.
٣٤. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، قاهره، مکتبة النهضة المصریة، ١٣٧٩ ق.
٣٥. بیهقی، احمد بن حسین، *السنن الکبری*، بیروت، دار الفکر، بی تا.
٣٦. تمیمی، محمد بن احمد، *المحزن*، تحقیق عمر سلیمان العقیلی، ریاض، دار العلوم، ١٤٠٤ ق.
٣٧. ثقفی کوفی اصفهانی، ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ١٣٥٥.
٣٨. جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، *البيان والتبيين*، تحقیق فوزی عطوی، بیروت، دار صعب، ١٩٦٨ م.

۳۹. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، *الحيوان*، تحقیق یحیی الشامی، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۹۶۸ م.
۴۰. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، *رسائل الجاحظ*، تحقیق و تقدیم عبدالامیر علی مهنا، بیروت، دار الحداثة، ۱۹۸۸ م.
۴۱. جرجی، زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، تهران، امیر کبیر، ۲۵۳۶.
۴۲. جمال، جودة، *اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام*، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
۴۳. جوهری، صحاح اللغة.
۴۴. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
۴۵. حسینی، سید حسین، «نگاهی به راهبردهای ارزشی پیامبر اکرم ﷺ در وحدت اسلامی»، *مجله مشکوة*، شماره ۶۰ - ۶۱، ص ۳۸ - ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
۴۶. حموی، ابوعبدالله، *معجم الادباء*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق.
۴۷. دارقطنی، علی بن عمر، *سنن*، تحقیق مجدی بن منصور بن سید الشوری، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.
۴۸. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الأرناؤط و حسین الاسد، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق.
۴۹. زبیر بن بکار، *اخبار الموفقیات*، تحقیق سامی مکی العانی، قم، منشورات الرضی، ۱۳۷۴.
۵۰. زمخشری، ۱۴۱۷ ق، *الفائق فی غریب الحدیث*، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۵۱. سرخسی شمس‌الدین، *المبسوط*، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۵۲. سلیم بن قیس هلالی، *کتاب سلیم بن قیس*، تحقیق محمدباقر انصاری، قم، مؤسسه انتشارات الهادی، ۱۴۲۰ ق.
۵۳. سلیمانی، عبدالرحیم، «قوم یهود از برگزیدگی تا نژادپرستی»، *فصلنامه هفت آسمان*، تابستان ۱۳۸۳، ش ۲۲، ص ۱۳۴ - ۱۱۳.
۵۴. سمرقندی، ابواللیث نصر بن محمد، *تفسیر السمرقندی*، تحقیق محمود مطر جی، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۵۵. شبلی نعمانی، «نقد تاریخ التمدن الاسلامی»، *مجله المنار*، شماره ۳۲۲، ص ۶۷ - ۵۸، دی ماه ۱۲۹۰.
۵۶. صدوق، من لا یحضره الفقیه، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۵۷. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بی جا، المجلس العلمی، بی تا.

- ٦٨ □ فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ٤، تابستان ١٣٩٢، شماره ١١
٥٨. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، تحقیق حمدي عبدالمجيد السلفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٥٩. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ١٤١٥ ق.
٦٠. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، تحقیق گروهی از علما، بیروت، مؤسسة الأعلمی، بی تا.
٦١. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ١٤١٥ ق.
٦٢. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامة، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ ق.
٦٣. عاملی، سید جعفر مرتضی، سلمان الفارسی فی مواجهة التحدی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٣٦٨.
٦٤. عبدالعزيز الدورى، النظم الاسلامية، بغداد، بیت الحكمة، ١٩٨٨ م.
٦٥. عبدالعزيز الدورى، مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام، بیروت، مرکز دراسات الوحدة العربية، ٢٠٠٥ م.
٦٦. عبدالعزيز لمیلم، وضع الموالى فی دولة الأموية، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ ق.
٦٧. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، دار الساقی، ١٤٢٢ ق.
٦٨. عماد علی، الموالى و دورهم فی الدعوة إلى الله تعالى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٢٥ ق.
٦٩. فاروق عمر، ثورة العباسية، بغداد، دار الشؤون الثقافية العامة، ١٩٨٩ م.
٧٠. الفراء البغوی، حسین بن مسعود، تفسیر البغوی، تحقیق خالد عبدالرحمن العکک، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
٧١. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم، دارالهجرة، ١٤٠٩ ق.
٧٢. فضل بن شاذان، الايضاح، تحقیق سید جلال الدین ارموی، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ١٣٥١ ش.
٧٣. فلوتن، فان، السيادة العربية والشیعة و الأسرالیلیات فی عهد بنی أمیة، ترجمه از فرانسه حسن ابراهیم حسن و محمد ذکی ابراهیم، قاهره، مكتبة النهضة المصریة، ١٩٦٥ م.
٧٤. قاضی ابویوسف، کتاب الخراج، بیروت، دار المعرفة، ١٩٧٩ م.
٧٥. قاضی نعمان مغربی تمیمی، شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
٧٦. القرطبی بن رشد، ابوالولید محمد بن احمد، البیان والتحصيل، تحقیق محمد حجی و همکاران، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ١٤٠٨ ق.
٧٧. قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، مؤسسة التاريخ العربی، ١٩٨٥ م.

۷۸. کحلانی، سبیل السلام، تحقیق محمد عبدالعزیز الخولی، قاهره، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۷۹ ق.
۷۹. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۸۰. گلدزیهر، ایگناس، العقيدة و الشريعة في الاسلام، ترجمه از آلمانی به عربی محمد یوسف موسی، عبدالعزیز عبدالحق و علی حسن عبدالقادر، بیروت، دار الرائد العربی، افسست از روی نسخه دار الکتب المصری، ۱۹۴۶ م.
۸۱. مالک بن انس، المدونة الكبرى، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۸۲. مبرد، محمد بن زید، الكامل فی اللغة و الادب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دار الفكر العربی، ۱۴۱۷ ق.
۸۳. محاملی، حسین بن اسماعیل، أمالی، تحقیق ابراهیم القیس، اردن، المكتبة الإسلامية، دار ابن قیم، ۱۴۱۲ ق.
۸۴. محمودآبادی، اصغر و دیگران، «بررسی جایگاه موالی در جامعه عصر اموی»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ، سال سوم، شماره ۸، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۲۰ - ۱۰۱.
۸۵. مروزی، نعیم بن حماد، کتاب الفتن، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دار الفكر، ۱۴۱۴ ق.
۸۶. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق یوسف اسعد داغر، بیروت، دار الاندلس، ۱۹۶۵ م.
۸۷. مسلم بن حجاج نیشابوری، جامع الصحیح، بیروت، دار الفكر، بی تا.
۸۸. مفید، الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ ق.

مقالات

۸۹. مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، امتاع الاسماع بما للنبي ﷺ من الاحوال و الاموال و الحفرة و المتاع، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰ ق.
۹۰. مناوی، محمد عبدالرؤف، فیض القدير، تحقیق احمد عبدالسلام، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۹۱. ناشناس، اخبار الدولة العباسية، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، دار الطلیعة، ۱۹۷۱ م.
۹۲. نجار، الدولة الاموية في الشرق، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۹۵ م.

۷۰ □ فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۴، تابستان ۱۳۹۲، شماره ۱۱

۹۳. نهج البلاغه، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۹۴. النهروانی، معافی بن زکریا، المجلس الصالح و الانیس الناصح، تحقیق احسان عباس، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۳ ق.

۹۵. هیشمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.

۹۶. ولهاوزن، یولیوس، تاریخ الدولة العربیة، ترجمه از آلمانی محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره، لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۸ م.

۹۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، قم، مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، بی تا.

